

## رژیم های بین المللی عدم اشاعه و کنترل صادرات در نظریه های روابط بین الملل

غلامحسین دهقانی\*

دکترای روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۸/۷/۱۸ - تاریخ تصویب: ۱/۹/۱۸)

چکیده:

همزمان با انعقاد معاهدات بین المللی خلع سلاحی و عدم اشاعه؛ برخی کشورهای توسعه یافته عضو این معاهدات بین المللی؛ رژیم های موازی دیگری تحت عنوان رژیم های چند جانبه کنترل صادرات ایجاد کردند. این رژیم ها برخلاف معاهدات بین المللی به روی همه کشورها باز نیستند. عضویت در آنها شرایطی خاص را می طلبد و به جز کنترل نقل و انتقال تسلیحات، نقل و انتقال مواد و کالاهای دو منظوره دارای کاربرد صلح آمیز و فن آوری های نوین را نیز کنترل می کنند و علیه برخی کشورها محدودیت اعمال می کنند. این رژیم ها که به عنوان ابزار فشار سیاسی نیز مورد سوء استفاده قرار می گیرند با دیگر تعهدات اعضای آنان تحت معاهدات بین المللی خلع سلاح و عدم اشاعه مغایرت دارند. در این تحقیق به بررسی جایگاه رژیم های عدم اشاعه و کنترل صادرات در نظریه های روابط بین الملل می پردازیم و به این سوال پاسخ می دهیم که ایجاد و تقویت این رژیم ها بوسیله کدامیک از نظریه های روابط بین الملل قابل توجیه است. نتیجه گیری می شود که مبنای ایجاد رژیم های بین المللی عدم اشاعه عمدتاً نظریه های نهادگرایی لیبرال، نئولیبرال و نظریه وابستگی متقابل است. ولی پایه رژیم های کنترل صادرات عمدتاً در نظریه های نو واقع گرایی و اندیشه های ناسیونالیسم اقتصادی قرار دارد و ناشی از گفتمان قدرت و مفهوم خودی و غیر خودی است؛ آنگونه که پسا ساختارگرایان می گویند.

واژگان کلیدی :

قدرت ملی، امنیت ملی، توزیع توانمندی ها، واقع گرایی، کارکردگرایی، عدم اشاعه، کنترل صادرات

## مقدمه

بوجود آورندگان رژیم های بین المللی عدم اشاعه و کنترل صادرات هدف از ایجاد این رژیم ها را حفظ و ارتقاء امنیت ملی و بین المللی بیان می کنند؛ ولی آنچه در عمل بویژه در خصوص رژیم های کنترل صادرات مشاهده می شود؛ موید این ادعا نیست. تعارضاتی در اعمال این کشورها مشاهده می شود که عمدتاً ناشی از دیدگاه های مختلف و تعاریف متفاوت از منافع ملی، امنیت ملی و بین المللی و حتی کارویژه رژیم های بین المللی است. از آنجا که نظریه های روابط بین الملل عمدتاً منعکس کننده واقعیاتی هستند که در صحنه روابط بین الملل جریان دارد و در برخی موارد هم نقش تعیین کننده در هدایت تصمیم سازان کشورها دارند؛ بررسی این نظریه ها از یک سو می تواند به درک منطق متفاوت حاکم بر روابط بین الملل و رفتار کشورها کمک کند و از سوی دیگر، این نظریات که حاصل تجربه بشری است، می توانند به عنوان چراغی فراراه آینده مورد بهره برداری قرار گیرند. هرچند که اغلب این نظریه ها در دنیای توسعه یافته غرب و بوسیله اندیشمندان این کشورها شکل گرفته و در برخی موارد با شرایط کشورهای در حال توسعه چندان همخوانی ندارند. این مقاله به بررسی نظریه های روابط بین الملل حول آثار رژیم های بین المللی عدم اشاعه و کنترل صادرات بر امنیت ملی و بین المللی می پردازد و بدنبال پاسخ به این سوال است که وجود رژیم های عدم اشاعه و کنترل صادرات بر اساس کدام یک از این نظریه ها قابل توجیه هستند و نظریه ها در این خصوص چه می گویند.

## امنیت ملی و نقش رژیم های بین المللی و چندجانبه

رژیم های بین المللی عدم اشاعه و خلع سلاح ریشه در اندیشه های لیبرالیستی آرمانگرایان به ویژه نهادگرایان لیبرال دارد. در حالی که رژیم های کنترل صادرات<sup>۱</sup> محصول تفکرات واقع گرایان است و با برخی اندیشه های واقع گرایان، مرکانتیلیست ها و طرفداران مکتب پست مدرنیسم قابل توجیه هستند. همان گونه که گفتیم ارتباطی تنگاتنگ بین این رژیم ها و نگاه کشورها حول امنیت ملی و بین المللی وجود دارد. لذا ابتدا دیدگاه طرفداران این نظریه ها در باره امنیت و سپس ارتباط آن با موضوع رژیم ها بررسی می شود.

۱- رژیم های چند جانبه کنترل صادرات مواد و تجهیزات هسته ای، شیمیایی، میکروبی، متعارف و دو منظوره که عمدتاً اعضای آنها را فقط ۳۰ تا ۴۰ کشور توسعه یافته تشکیل می دهند به شرح ذیل می باشند:  
کمپته زنگر، ۱۹۷۱؛ گروه تامین کنندگان هسته ای، ۱۹۷۵؛ گروه استرالیا، ۱۹۸۵؛ رژیم کنترل فن آوری موشکی، ۱۹۸۷؛ کردارنامه بین المللی منع اشاعه موشک های بالستیک، ۲۰۰۰؛ ترتیبات واسنار ۱۹۹۶؛ ابتکار امنیتی ضد اشاعه، ۲۰۰۳.

می‌توان گفت که نظریه‌پردازان در بررسی ریشه‌های ناامنی سه سطح تحلیل را مطرح می‌کنند:

۱- سطح تحلیل فردی: بدین ترتیب که معتقدند ریشه ناامنی را باید در طبع بشر جستجو کرد. اینان معتقدند بشر می‌تواند با توسعه آموزشی، اخلاقی، مذهبی و فلسفی در صلح و امنیت زندگی کند.

۲- سطح تحلیل دولت‌ها: ناامنی از شیوه‌هایی نامناسب نشأت می‌گیرد که جوامع، اقتصادها و ملت‌ها براساس آن سازمان داده می‌شوند. ساختار مناسب برای جامعه، اقتصاد و یا سیاست می‌تواند علل اساسی جنگ‌ها را از بین ببرد. براساس تحلیل فوق، ساختار نامناسب دولت‌ها و جوامع، منبع ناامنی و موجد تهدیدهای امنیتی تلقی می‌شود.

۳- سطح تحلیل نظام بین‌الملل: برخی متفکران بر این باورند که منبع اصلی ناامنی، آنا‌رشی حاکم بر روابط میان دولت‌ها است. لذا تا این شرایط بر نظام بین‌الملل حاکم باشد امنیت ملی همواره در خطر است.

البته بررسی علل ناامنی با در نظر گرفتن سطح تحلیلی خاص بوسیله نظریه‌پردازان به مفهوم عدم توجه به دیگر سطوح نیست. ما نیز در بررسی نظریه‌ها به هر سه سطح تحلیل توجه خواهیم کرد.

## نگرش‌های سنتی

### نگرش واقع‌گرایی

واقع‌گرایان، نظام بین‌الملل را متشکل از بازیگرانی می‌دانند که با حاکمیت‌های مستقل به دنبال تامین حداکثر قدرت برای تامین امنیت خود هستند. از آنجا که در این نظام، قدرتی فراملی وجود ندارد که بتواند نظم را در هر شرایطی میان این واحدها برقرار کند؛ لذا نظم حاکم بر نظام بین‌الملل در واقع آنا‌رشی است. بدین ترتیب، واقع‌گرایان امنیت ملی را با قدرت ملی و توانایی کشور برای دفاع از خود و تامین منافع ملی برابر می‌دانند.<sup>۱</sup>

واقع‌گرایان بر این باور هستند که کشورها بطور طبیعی به دنبال منافع خود هستند و شکی محتاطانه نسبت به دیگر دولت‌ها دارند. آنان قبل از هر چیز به دنبال امنیت خود هستند و این را بالاتر از هر چیز دیگر، حتی خوشبختی اقتصادی قرار می‌دهند. برای اینکه کشوری قوی

۱. با وجود اختلاف نظر میان معناگرایان و ماده‌گرایان در مورد مفهوم منافع ملی، هر دو گروه، منافع ملی را مبنای تحلیل سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل می‌دانند، ولی در واقع این یک اشتراک لفظی بیشتر نیست، چرا که تفاوت ماهیتی آن قدر ژرف است که چیزی که از نظر معناگرایان جزء منافع ملی است؛ از دیدگاه ماده‌گرایان می‌تواند امری برخلاف منافع ملی ارزیابی شود.

باشد باید اقتصادی سالم، دانش فنی بالا و شهروندانی متحد داشته باشد. ولی آنچه در نهایت به حساب می آید این است که قادر باشد نیروی نظامی را بکار گیرد. هابز، سیاست بین الملل را به لحاظ نبود قدرت برتر، نوعی کشمکش دائمی برای کسب قدرت بیشتر و در واقع جنگ "همه علیه همه" در سطح دولت ها می دانست.

از نظر واقع گرایان، اتحادها ممکن است ایجاد شوند تا با کشورهایی که تهدید هستند توازن قوا ایجاد کنند. اما این اتحادها ترتیباتی شکننده و موقتی هستند که با از بین رفتن تهدیدات خارجی که باعث تشکیل آنها شده اند؛ این اتحادیه ها نیز فرو می ریزند (Buzan and Hansen, 2007: XVII).

جان هرتز (John Hertz) نیز در دهه ۱۹۵۰ اظهار می دارد؛ به اعتقاد وی، بر اساس ساختار فکری غالب، هر کشوری صرفاً در صدد تامین امنیت بیشتر برای خود است؛ بدون توجه به ملاحظات دیگران و اینکه اقدامات وی ممکن است مشکلات متعدد برای دیگر کشورها ایجاد کند.

مورگنتا کسب قدرت برای دفاع از خود را شرط اولیه بقا برای بازیگران در نظام بین الملل می داند (Morgenthau, 1973:95). وی در تعریف منافع ملی، مهم ترین نقش را به قدرت می دهد و معتقد است: «منافع ملی براساس قدرت تعریف می شود». پیوند این تعریف با مسأله تعارض میان منافع ملی دولت ها در واقع اهمیت قدرت نظامی را نمایان می سازد. فردریک شومان اظهار می دارد: «در نظام بین المللی که فاقد حکومت مشترک است؛ هر واحد، ضرورتاً با اتکاء به قدرت خویش و هوشیاری از بابت قدرت همسایگانش در جستجوی امنیت است» (رنجبر، ۱۳۷۸: ۳۷). شکل دولت یا رژیم حاکم نیز اغلب به عنوان جزئی ضروری از سازوکار امنیت داخلی ذکر می شود. مورگنتا مدعی است حکومت های آزاد دموکراتیک خوب و حکومت های خودکامه و توتالیتیر بد هستند (آزر و این مون، ۱۳۷۹: ۱۱۹).

از نگاه واقع گرایان بدگمانی و عدم اطمینان به یکدیگر، ارمغان نظام بین الملل امروز است. لذا، دولت ها تنها با دستیابی به قدرت و تصور اینکه توان لازم را برای دفاع از خود در مقابل همه رقیبان دارند؛ احساس امنیت می کنند. واقع گرایان نقش نهادهای بین المللی را در تعیین رفتار دولت ها هیچ و یا بسیار ناچیز می دانند و تکیه بر نقش این نهادها برای حفظ صلح و امنیت بین المللی بوسیله نهادگرایان را حرکت به بیراهه می دانند که عواقبی ناگوار خواهد داشت (Mearsheimer, 1993: 5-49).

مرزهای حاکمیتی هنوز بر سر جای خود باقی است و مفاهیم من و تو، اینجا و آنجا همچنان وجود دارند. بدین ترتیب، همچنان همه چیز بر اساس امنیت ملی تعریف می شود (Walker, 2007: 156-157). بنابراین در این دیدگاه، رابطه میان امنیت و قدرت رابطه ای مستقیم و

همیشگی است. به عبارت دیگر، هر قدر کشوری قدرتمندتر باشد از امنیت بیشتر برخوردار است.

### نگرش آرمانگرایی (کارکرد گرایی)

آرمانگرایان نگاهی خوشبینانه به انسان و روابط بین بازیگران بین المللی دارند و همکاری بین این بازیگران را ضامن تامین امنیت ملی و بین المللی دانسته و برای قدرت اقتصادی نیز اهمیتی قابل توجه در تامین امنیت ملی قائل هستند و عمدتاً بر همکاری، مشارکت و یکپارچگی تاکید دارند.

طبق این دیدگاه، روابط افراد جامعه نه بر اساس تضاد بر سر منافع، بلکه بر اساس همکاری برای تحقق جامعه ایده‌آل مورد نظر همه و متکی بر ارزش‌های اخلاقی شکل می‌گیرد. امنیت نیز برای ملتی که خود، بخشی از جامعه بزرگ بشری است؛ در وضعیتی قابل تصور است که جامعه جهانی تحقق یابد. هر چند چنین جامعه‌ای تحقق نیافته است؛ ولی بالقوه وجود دارد و تحقق آن امکان‌پذیر است.

دیوید میتزانی یکی از معماران مکتب کارکردگرایی آن را رویکردی می‌داند که به بررسی ایجاد نظام کارآمد صلح می‌پردازد. کارکردگرایی حاکی از روش خاص بررسی "منابع عدم امنیت" همراه با بررسی راه‌های تشکیل دنیای بهتر است. پیش فرض کارکردگرایان این است که شرایط محیطی به رفتار انسان شکل می‌دهد و تغییر این شرایط محیطی مبنای تغییر رفتار انسان است (چگنی زاده، ۱۳۷۹: ۷۴). بنابراین با تغییر محیط سیاسی بین‌المللی از طریق ایجاد نهادهای بین المللی و رژیم های همکاری بین المللی می‌توان رفتار واحدهای سیاسی را تحت تاثیر قرار داد. ایجاد مرجع مقتدر بین‌المللی، تشکیل دولت واحد جهانی، ایجاد نظام فدرال جهانی و تدوین قانون اساسی جهانی راه‌هایی است که آرمانگرایان برای عملی شدن نظریه‌های خود پیشنهاد می‌کنند (قاسمی، ۱۳۷۲: ۵۷).

### نواقح گرایی

نواقح گرایی در اواخر دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت. این نظریه را می‌توان بیش از هر چیز تلاشی برای علمی کردن نظریه واقع گرایی دانست. نواقح گرایی چون واقع گرایی کلاسیک، دولت را بازیگر اصلی صحنه سیاست بین الملل می‌داند و همچنان قدرت را به عنوان هسته اصلی سیاست بین الملل معرفی می‌کند؛ با این تفاوت که واقع گرایان سنتی ریشه قدرت را در طبیعت انسان جستجو می‌کنند؛ ولی ساختارگرایان با این اعتقاد که نظام بین الملل فاقد قدرت نظام بخش جهانی است؛ ساختار نظام بین الملل را عامل گرایش دولت ها به کسب قدرت

بیشتر می دانند و معتقدند که انباشت قدرت ضامن بقا و امنیت دولت ها است ([www.Inblackandwhite.com](http://www.Inblackandwhite.com)).

کنت والتز از جمله کسانی است که با ارائه نظریه نوواقع گرایی، نظریه موازنه قدرت واقع گرایان را در قالب ساختارگرایی بازسازی کرد. در واقع، هیچ یک از نظریه پردازان نوواقع گرا از اصول بنیادین نظریه واقع گرایی عدول نکرده اند. والتز معتقد است که اگر تنها یک نظریه شاخص در سیاست بین الملل وجود داشته باشد؛ آن نظریه موازنه قدرت است (Waltz, 1959:117)

ساختارگرایان بر تأثیر عوامل سیستمیک بر واحدهای سیاسی تأکید دارند و آن را در امنیت ملی دولت ها مؤثر می دانند. در واقع، نبود اقتدار مرکزی نظام بین الملل به صورت یک اصل، باعث شده است تا با وجود دگرگونیهای عظیم در ساختار داخلی دولت ها، رفتار آنان به یکدیگر شبیه بوده و همه آنان به وظایف اولیه خود، یعنی تقویت قدرت نظامی و اصل خودیاری<sup>۱</sup> عمل کنند (Waltz, 1979:67-69). به اعتقاد کنت والتز ساختارهای سیاسی بر اساس سه مؤلفه تعریف می شوند:

(۱) اصلی که به مقتضای آن، نظام نظم یا سازمان می یابد (اصل سازمان دهنده Organizing principle)؛

(۲) تمایز واحدهای نظام و شرح کارکرد هر یک از آنها (Functional differentiation)؛ و

(۳) میزان تمرکز یا پراکندگی توانمندی های درونی نظام (Distribution of capabilities). (Waltz, 1979:79).

از نظر والتز از آنجا که در نظام بین الملل، دغدغه اصلی تامین امنیت است، جایی برای تفکیک کارکردها وجود ندارد و همه باید به دنبال حفظ بقاء به عنوان کارکرد اصلی خود باشند. در نظام بین الملل، توزیع توانمندی ها در میان واحدها عامل تمایز آنهاست و تعیین می کند که هر یک تا چه حد از توانمندی لازم برای تامین امنیت برخوردار است. یعنی اگر توزیع قدرت میان دو کنشگر پر قدرت باشد؛ نظام دو قطبی است و اگر قدرت های بزرگ متعدد وجود داشته باشند؛ نظام چند قطبی خواهد بود. لذا با توجه به ثابت بودن آنارشی و عدم تمایز کارکردی واحدها، آنچه اهمیت دارد توزیع توانمندی ها است که تغییر در آن می تواند به معنای تغییر در ساختار نظام باشد. به عبارت دیگر، رفتارهای کنشگران در نظام بین الملل بسته به توزیع قدرت موجود است. بنابراین، ساختار مستقل از خصوصیات واحدها در تعامل میان آنها؛ رفتار آنها را تعیین می کند. در نظام آنارشی بین الملل امکان همکاری بسیار محدود

۱- چون دولتی وجود ندارد که امنیت اعضاء (دولت ها) را تامین کند همه فقط می توانند به قدرت خود برای حفظ امنیت تکیه کنند.

است. با وجود اینکه دولت‌ها ممکن است از همکاری و همگرایی سود اقتصادی ببرند؛ اما عواید اقتصادی تحت الشعاع منافع سیاسی قرار می‌گیرد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۱۴-۱۱۵). وی معتقد است دولت‌ها در روابط با یکدیگر به دنبال دستاورد نسبی هستند نه دستاورد مطلق. یعنی صرف اینکه از یک رابطه به آنان سود برسد، کافی نیست؛ بلکه باید دستاورد آنان بیشتر از دیگران باشد. در غیر این صورت با آن مخالفت می‌کنند. پس این آناارشی است که در میزان همکاری و حوزه‌های آن محدودیت ایجاد می‌کند. از نظر والتز تصمیمات در جامعه بین‌المللی بوسیله کسانی گرفته می‌شود که قدرتی نزدیک به هم دارند و از دیگران قدرتمندتر هستند (Those who are more equal than others).

نواقح‌گرایانی نظیر کنت والتز و مرشایمر بر این باور هستند که با پایان نظام دوقطبی وضعیت نظام بین‌الملل به شدت آشفته و نابسامان شده است. به گمان آنان، ثبات بالای بین‌المللی در دوره جنگ سرد، نتیجه بازدارندگی متقابل اتمی میان ایالات متحده و اتحاد شوروی بود. والتز تأکید می‌کند که در سیاست بین‌الملل، قدرت بدون موازنه خطرناک است، حتی اگر آن قدرت خارج از موازنه، امریکا باشد. فرید زکریا نیز بر این باور است که هر قدر قدرت دولت و قدرت ملی افزایش پیدا کند به سیاست خارجی توسعه طلبانه‌تر منجر می‌شود. برای مرشایمر و کنت والتز توزیع و مشخصه قدرت همچنان، نظامی باقی مانده است. در خصوص این که دگرگونی نظام بین‌الملل به تغییر نقطه تمرکز سیاست بین‌الملل از امنیت و نگرانی‌های امنیتی به اقتصاد منجر شده است؛ شماری ابراز تردید کرده و حداکثر آن را صرفاً برای کشورهای سرمایه‌داری صادق می‌دانند. به نظر آنان «این بیان که امنیت و دفاع دیگر جایگاه خویش را در نظام بین‌الملل به اقتصاد داده خلاف واقع و منطبق بازی دولت‌ها در جهان است» (رنجبر، ۱۳۷۸: ۱۱۱).

رابرت گیلپین نیز که به تحول در نظام بین‌الملل و نقش اقتصاد توجه کرده است؛ ثروت و قدرت را به هم پیوسته می‌داند. تفاوت اصلی این دو این است که در اقتصاد، منافع مطلق اهمیت دارد در حالی که در سیاست، قدرت همیشه امری نسبی است. یعنی افزایش قدرت یک دولت مستلزم کاهش قدرت دیگری است. از نظر وی، آنچه در جهان مرکب از دولت-ملت‌های متعارض می‌تواند موجودیت اقتصاد بین‌المللی به هم وابسته را توضیح دهد؛ وجود قدرت هم‌مومن است. کراسنر نیز بر ثبات هم‌مونیک باور دارد؛ ولی توجه او تنها به قدرت نیست بلکه به رژیم‌های بین‌المللی نیز توجه دارد. وی معتقد است دولت‌ها برای به حداکثر رساندن قدرت خود از رژیم‌های بین‌المللی نیز استفاده می‌کنند. لذا هنگامی که روابط قدرت با تغییر توانمندی‌ها تغییر کند؛ رژیم‌ها نیز دگرگون می‌شوند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۱-۱۲۹).

در واقع ساختارگرایان رژیم های بین المللی را متغیر وابسته به قدرت تلقی می کنند. تمام واقع گرایان سنتی و حتی واقع گرایان نوین جزء این دسته به شمار می روند. آنان بر این باورند که رژیم ها آلت دست قدرت های بزرگ بوده و آنها هستند که این قواعد را می نویسند. طبق نظر والتز این کشورها هستند که صحنه آرای می کنند و نمایشنامه ها را به اجرا در می آورند. چرا که دولت های قدرتمند هستند که قواعد غیر رسمی ایجاد می کنند و یا با دخالت های فعالانه قواعدی را تغییر می دهند که برایشان مناسب نیست. نهادهای بین المللی در نظام خودیاری موثر نبوده و همکاری آسیب پذیر است. لذا رژیم ها به عنوان سازوکار همکاری آسیب پذیر هستند (عسگرخانی، ۱۳۸۳: ۸۳-۸۲).

### ب) نوکارکردگرایی

آرمان گرایان از دیوید میترانی تا رابرت کوهن و جوزف نای همگی بر این باور هستند که قوام حیات بین المللی بر پایه صلح است. از این رو، موضوع اصلی امنیت ملی نه «توازن قوا»، بلکه تحصیل و «رضایت عامه» از رهگذر برآورده شدن نیازهای ملل مختلف و دموکراتیزه شدن حیات بین المللی است. در واقع، مبنای نظریه نوکارکردگرایی نیز همین دیدگاه است. نوکارکردگرایان معتقدند: میزان امنیت جوامع تابعی از همکاری های فنی و تکنولوژیک میان کشورهاست (Hass, Schmitter, 1964:99-101).

دیوید میترانی تنها راه تحقق صلح میان دولت ها را فعالیت مشترک بین آنها می داند و معتقد است که سیاست و اقتصاد از هم جدا هستند. اولی را high politics و دومی را low politics می خواند. امکان همکاری در دومی بیشتر است. دولت ها در حوزه های موضوعی خاص و کارکردهای خاص اقتدار و حاکمیت خود را به نهادهای بین المللی منتقل می کنند. مدیریت این نهادها به عهده نخبگان فنی است. از این طریق، نوعی وحدت اقتصادی حاصل می شود که می تواند به وحدت سیاسی هم منجر شود. البته، برخلاف کارکردگرایان، نوکارکردگرایان معتقدند که نمی توان میان موضوعات رفاهی با قدرت نظامی در عرصه امنیت ملی تفاوت قائل شد.

ارنست هاس سیاست و اقتصاد را از هم جدا نمی داند. وی با طرح مفهوم تسری (spill-over)، معتقد است همگرایی در یک بخش وضعیتی ایجاد می کند که مستلزم همکاری در بخش های دیگر است. به نظر هاس، روند تسری افقی - عمودی تا زمانی ادامه می یابد که بازیکنان مختلف اطمینان داشته باشند که خواسته هایشان به بهترین وجه ممکن از طریق همگرایی تامین خواهد شد (Hass, Schmitter, 1964:102).



دلیل مدعی است که دولت های لیبرال دمکرات همیشه حق جنگ علیه دولت های اقتدارگرا را برای خود حفظ می کنند (رنجیر، ۱۳۷۸: ۶۹-۶۸). والتز این نظر را که دمکراسی ها با هم نمی جنگند؛ با مثال های متعدد رد می کند و معتقد است؛ همه برای تامین منافع ملی خود ممکن است به زور متوسل شوند (Waltz, 2007: 397-402).

رابرت کوهن که ابتدا واقع گرایی و وابستگی متقابل را دو نظریه رقیب می دانست؛ بتدریج برخی مفروضات واقع گرایی مانند آنارشی، اصل خودیاری، دولت محوری و منافع ملی را پذیرفت و با ترکیب آن مفروضات با مفروضات کارکردگرایی در کتاب **پس از هژمونی** خود بر وجود ارتباط میان رژیم های بین المللی و قدرت و امکان شکل گیری همکاری بین دولت ها تاکید کرد. وی معتقد است؛ همکاری حتی برغم افول قدرت هژمون (امریکا) ادامه می یابد. همکاری فراتر از آن است که ثبات هژمونیک پیش بینی کرده است. نهاد گرایی نئولیبرال می گوید؛ دولت ها به دنبال به حداکثر رساندن سود خود هستند. پس اگر همکاری باعث سود بیشتر شود به آن مبادرت می ورزند. آنها به سود دیگران کاری ندارند. بزرگ ترین مانع بر سر راه همکاری، تقلب (cheating) دیگران است که نهادهای بین المللی می توانند مانع آن شوند. این نهادها موجب تداوم همکاری بعد از هژمونی می شوند. لذا، وی برای رژیم های بین المللی سه کارکرد مهم شناسایی می کند:

۱- ایجاد الگویی در چارچوب حوزه های موضوعی خاص که به سازگاری دولت ها با قواعد مورد توافق منجر می شود. زیرا دولت ها می دانند که در صورت ناسازگاری با قواعد و سرپیچی از آنها با مجازات روبه رو می شوند.

۲- رژیم ها باعث کاهش هزینه مبادلات بین المللی در چانه زنی های مشروع می شوند و هزینه چانه زنی های نامشروع را افزایش می دهند.

۳- رژیم ها عدم قطعیت را با ارائه اطلاعات و افزایش مسئولیت پذیری کاهش می دهند. یعنی احتمال تقلب در روابط با رژیم ها کاهش می یابد که مانع اصلی در برابر اعتماد پذیری لازم برای همکاری است (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۶۸).

مطالعه کوهن در دهه ۸۰ در خصوص سیاست های عدم پابندی امریکا به تعهداتش نشان می دهد که علت اصلی عدم پابندی این است که هر چند کشورها نگران لطمه خوردن اعتبارشان (Reputation) نزد دیگران هستند؛ ولی وقتی که احساس کنند تعهد، مشکلات زیادی برای آنها به همراه دارد؛ سعی می کنند سیاست هایی را ابداع کنند که چهره آنان هم خراب نشود و تعهدشان را هم انجام ندهند.

لیبرالیسم انواع بسیار دارد. لیبرالیسم نوع من (کوهن) می گوید وابستگی متقابل بین بشر اختلاف را هم به همراه می آورد. لذا نیاز به سازمان‌ها و نهادها برای حل این اختلافات است. البته این را هم می گوید که این سازمان‌ها و نهادها می توانند سرکوبگر باشند.

از دید لیبرال‌های تجاری، حاکمیت یک معضل است؛ ولی از دید لیبرال‌های جمهوریخواه، حاکمیت یک عنصر اساسی است. لذا در خصوص اعمال کنترل‌ها لیبرال‌های جمهوریخواه موافق آن هستند (Keohane, 2002: 7-11)؛ لذا به شیوه های اقتصادی متوسل می شوند.

لیبرال‌ها بر این باور هستند که دولت های لیبرال دارای وابستگی متقابل برای تامین اهدافشان به شیوه‌های نظامی توسل نمی شوند؛ چون آسیب پذیری خودشان نیز بالاست. با وجود وابستگی متقابل نیاز به کاربرد زور نیست. از سوی دیگر، هنگامی که سطح بالای رفاه در داخل کشور به حفظ رابطه با اقتصاد لیبرال وابسته باشد؛ دولت‌ها در قبال فشارهای اقتصادی آسیب پذیرتر می شوند (Buzan, 2007: 6-9).

در واقع از نظر نهاد گرایی نئولیبرال منافع مشترک و مخاطرات مشترک دولت‌ها را ناچار به تصمیم گیری مشترک به جای تصمیم گیری مستقل می‌کند. بدین ترتیب، رژیم‌های بین‌المللی بوجود می آیند. در واقع می توان گفت که لیبرال‌ها بطور کلی رژیم‌های بین‌المللی را متغیری مستقل می انگارند که به صورت نهاد اجتماعی موجودیت داشته و تکامل می‌یابند (عسگرخانی، ۱۳۸۳: ۸۳).

### نظریه وابستگی متقابل

کوهن و نای وابستگی متقابل را وضعیتی می دانند که در آن رفتار دولت به شدت تحت تاثیر نیروهای خارجی است یا کاملاً بوسیله آنها شکل می گیرد (دویچ و دیگران، ۱۳۷۵: ۹۴۲-۹۴۳). البته لزوماً وابستگی متقابل به مشارکت منجر نمی شود بلکه موجب کشمکش بر سر میزان سهم بازیگران نیز می شود.

کارل دویچ، تجارت را به عنوان شاخص وابستگی متقابل انتخاب و بررسی می‌کند. وی به این نتیجه می رسد که در مجموع هر چه مقدار معاملات میان دو بازیگر (که می تواند کشور یا گروهی از کشورها باشد) نسبت به کل فعالیت‌های آنها بیشتر باشد؛ می توان انتظار وابستگی متقابل بیشتر آنها را داشت (واعظ مهدوی، ۱۳۷۵: ۸۶-۸۵). از دیدگاه کوهن و نای میان میزان وابستگی و آسیب پذیری رابطه مستقیم وجود دارد و وجود منابع بدیل برای وابستگی از میزان آسیب پذیری کشور می‌کاهد.

هنوز مسائل امنیتی و نظامی بر مسائل اقتصادی تفوق و برتری دارد. ولی مسائل اقتصادی و اجتماعی در زندگی ملت‌ها و بطور کلی در عرصه روابط بین الملل اهمیتی گسترده یافته اند

(دویچ و دیگران، ۱۳۷۵: ۹۵۰-۹۴۸). دولت‌ها در شرایط وابستگی متقابل پیچیده علیه دولت‌های دیگر که در منطقه وابستگی قرار دارند از زور و نیروی نظامی استفاده نمی‌کنند. از نظر کوهن در حال حاضر وابستگی متقابل اقتصادی جانشین حاکمیت شده است. تعدادی انگشت شمار از کشورها امروزه بدنبال این هستند که در خصوص اقدامات حقوقی خود در درون سرزمین‌هایشان کاملاً از دنیای بیرون مستقل باشند (Keohane, 2002: 82-83). نکته قابل توجه اعتراف کوهن و نای به این موضوع است که نظریه وابستگی متقابل پیچیده دهه ۷۰ آنها ناظر بر روابط دمکراسی‌های تکثرگرا اروپا و غرب بوده است. روز کرانس معتقد است وابستگی متقابل نامتقارن، دوستی و مودت تازه بین جهان اول و سوم در سیاست بین الملل بوجود نیآورده؛ بلکه این عدم تقارن همواره اصطلاح برانگیز بوده است (دویچ و دیگران، ۱۳۷۵: ۱۰۲۸-۱۰۲۴).

روزنا بر این باور است که برغم اهمیت مسائل اقتصادی، این بدان معنا نیست که مسائل اقتصادی جانشین مسائل غامض و اصلی نظام امنیتی در روابط بین الملل شده‌اند. البته کوهن و نای هم خودشان به این امر اذعان دارند. پیشرفت غیرمنتظره فناوری، فرصت‌های بسیار برای پیشرفت بشر و از بین بردن فقر ایجاد می‌کند؛ ولی در شرایط کنونی که فاصله ای نجومی وجود دارد؛ بنظر نمی‌رسد چنین اتفاقی بیافتد. فناوری‌های جدید اطلاعات و ارتباطات جهان را به دو قسمت مرکز و پیرامون (Integrated & Marginalized) تقسیم کرده است.

با توجه به اینکه در دنیایی که بسوی جهانی شدن رفته است؛ پیشرفت و خوشبختی بطور فزاینده به میزان دسترسی به فناوری‌های پیچیده و دانش استفاده از آنان بستگی دارد؛ فاصله بین داراها و ندارها تبدیل به فاصله بین دانایان و نادان‌ها می‌شود (Blelawski, 2000: 40)

می‌توان گفت این نظریه عمدتاً ناظر بر روابط کشورهای پیشرفته صنعتی و تا حدی روابط با تعدادی محدود از دول جهان سوم نظیر چین و شرکای صنعتی دول غربی در آسیا و امریکای لاتین است. شاید بتوان گفت نظر تحلیلگران سستی در اینجا صحیح تر است که می‌گویند دولت‌هایی که از نظر نظامی و اقتصادی قدرتمندتر هستند با برقراری پیوند میان سیاست‌های خود در برخی زمینه‌ها از یک سو و سیاست‌های سایر دول در زمینه‌های دیگر، روی سازمان‌ها و حوزه‌های موضوعی مختلف سلطه خواهند داشت. به عبارت دیگر با حوزه‌های قوی خود، حوزه‌های ضعیف را می‌پوشانند. باید گفت نه تنها این واقعیت امروز روابط بین‌الملل حداقل در روابط کشورهای صنعتی پیشرفته با اکثریت اعضای جامعه بین‌المللی است؛ بلکه روند جاری به سرعت به سود اقلیت صنعتی و حاکمیت فرهنگ برقراری پیوند در حال پیشرفت است.

### پساتجددگرایی (پسا ساختارگرایی)

هدف پساتجددگرایی یا پست مدرنیسم (Post-Modernism. Post-Structuralism) مقابله با تجددگرایی است. از نظر آنان، پروژه مدرن برساخته ای فرهنگی (Cultural Construction) است که می‌کوشد شیوه خاص تفکر و عقلانیت را به همه جهان بسط دهد و به نام ترقی، تنوع را نابود کند. عقلانیت برساخته ای ایدئولوژیک تلقی می‌شود که شکلی از قدرت است که "دیگران"<sup>۱</sup> را به عنوان نابخرد، بدوی، جانی و تروریست ساکت و یا حذف می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۵۳-۲۵۴).

پساتجددگرایان معتقدند علوم اجتماعی بیطرف نیست؛ زیرا بیشتر سیاسی، تاریخی و فرهنگی بوده و مبتنی بر پیش فرض است. شناخت و قدرت کاملاً مرتبط با یگدیگر هستند (جکسون، سورنسون، ۱۳۸۲: ۲۳۳-۲۳۱). در ارتباط با مسائل امنیتی، تمرکز اصلی پسا ساختارگرایی بر گفتمان های امنیتی است. مفاهیم کلیدی گفتمان های امنیتی از دید پسا ساختارگرایی عبارتند از: قدرت و سلطه که در واقع نه به رابطه میان دولت ها بلکه به رابطه میان گفتمان ها بر می‌گردد.<sup>۲</sup> اما نکته مهم دیگر که در بحث پساتجددگرایی وجود دارد؛ تمایز میان خود و دیگری است. به گفته آر.بی.جی. واکر (Walker) سیاست مدرن که بر اساس شکل گیری هویت ملی و تمایز میان سرزمین ها (اینجا و آنجا؛ خود و دیگری) شکل گرفته برساخته اجتماعی است. حاکمیت، آناژشی، هویت و دیگر بودگی نیز همگی ساختگی هستند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۶۹-۲۷۳). البته می‌توان تصور کرد که در صورت وجود هویت های متداخل و عضویت در گروه های مختلف، تعارضی بین هویت های متفاوت بوجود بیاید. مثلاً برخی کشورهای توسعه یافته که عضو رژیم های عدم اشاعه هستند و همزمان عضو رژیم های بسته کنترل صادرات نیز هستند؛ با غیرخودی دانستن برخی دیگر از اعضاء رژیم های بین المللی عدم اشاعه که به علت غیرخودی بودن نتوانسته اند عضو رژیم های کنترل صادرات شوند؛ محدودیت هایی اعمال کنند که با هویت شان به عنوان عضو رژیم های عدم اشاعه در تعارض باشد.

### ناسیونالیسم اقتصادی

ناسیونالیسم اقتصادی دارای نظریه ای منسجم نیست؛ بلکه مجموعه ای از فرضیه ها و گرایش های ملی گرایانه است که تحت نام های مختلف از جمله مرکانتیلیسم شهرت یافته

<sup>۱</sup> مفهوم "دیگران" در مقابل مفهوم "خودی ها" مطرح می‌شود.

<sup>۲</sup> ژاک دریدا بر این نظر است که علم و فلسفه ژانر های ادبی هستند و چیزی بیرون از متن و گفتمان وجود ندارد. میشل فوکو نیز معتقد است که معنایی بیرون از زبان وجود ندارد و این رابطه زمانی نمود پیدا می‌کند که از طریق اظهار نظر و سخنرانی به زبان آورده شود. حال اگر تهدیدی که یک مقام دولتی از آن سخن به میان می‌آورد، توسط مخاطبین معتبر تلقی شده و درک بشود، در آن صورت، تهدید حالت عملی به خود می‌گیرد. در نتیجه اگر این تهدیدات بطور مکرر مطرح شوند، احساس ترس و سلطه بوجود خواهد آمد.

است. مرکانتیلیست‌ها معتقدند اقتصاد ابزار سیاست و پایه‌ای برای قدرت سیاسی است. آنان اقتصاد بین‌الملل را حوزه منازعه بین منافع ملی متضاد می‌بینند تا حوزه همکاری و منفعت متقابل. روابط اقتصادی بین‌المللی را بازی با حاصل جمع صفر می‌دانند و معتقدند که دولت‌ها باید مراقب نفع نسبی اقتصاد باشند؛ زیرا سرمایه مادی که دولت جمع‌آوری می‌کند می‌تواند در خدمت قدرت سیاسی - نظامی باشد که خود آن می‌تواند علیه دولت‌های دیگر مورد استفاده قرار گیرد. از نظر مرکانتیلیست‌ها، انتخاب بین قدرت سیاسی، نظامی و قدرت اقتصادی تنها در شرایطی خاص رخ می‌دهد. یک نمونه از آن محدودیت‌هایی است که قدرت‌های غربی طی جنگ سرد بر مبادله اقتصادی با بلوک شرق قرار داده بودند. در اینجا، غرب اقتصاد را قربانی امنیت نظامی کرد. البته آنان این شرایط را استثنایی می‌دانند و معتقدند که در شرایط عادی ثروت و قدرت حامی یکدیگر هستند. اقتصاد باید تابع هدف اصلی یعنی قدرت دولت باشد. از وابستگی اقتصادی به دیگر کشورها باید تا آنجا که ممکن است، دوری شود. هنگامی که منافع اقتصادی و امنیتی با یکدیگر برخورد کنند، اولویت با منافع امنیتی است (جکسون، سورنسون، ۱۳۸۲: ۲۲۸-۲۳۱).

گیلپین معتقد است اگر اقتصاد آزاد جهانی بخواهد بقاء داشته باشد باید رهبر، سرکرده یا مهاجم (قدرت هژمون) بتواند در مقابل تهدیدهای سیستم واکنش نشان دهد (عسگرخانی، ۱۳۸۳: ۹۰-۹۵). وی دلیل حمایت کشورهای ضعیف‌تر از این اقتصاد لیبرالی جهانی را کالای عمومی می‌داند که اگر فراهم آید منافع برای همگان ایجاد می‌کند.

کوهن علاوه بر قدرت نظامی، چهار حوزه قدرت را برای قدرت هژمون بر می‌شمرد که عبارتند از کنترل بر مواد خام، کنترل بر منابع سرمایه، کنترل بر بازار و برتری بی‌رقیب هژمون در تولید کالایی که از ارزش بالا برخوردار است. در واقع، چون قدرت هژمون بیش از همه از این نظام بهره‌مند می‌شود لذا کالای همگانی آن مانند سیستم واحد پول یا امکان داد و ستد در یک بازار آزاد را برای همگان فراهم می‌کند. ولی نباید فراموش کرد که همانطور که نظریه پردازان مارکسیست نظیر فرانک می‌گویند؛ هژمونی امریکا به عنوان وسیله‌ای برای کنترل دولت‌های ضعیف‌تر بوسیله ایالات متحده امریکا و دیگر کشورهای بزرگ غربی مورد استفاده قرار می‌گیرد که در جهت منافع اقتصادی و سیاسی غرب است. لذا اقتصاد جهانی لیبرال نامی مناسب برای کنترل اقتصادی و سیاسی کشورهای جنوب بوسیله تعدادی محدود از کشورهای توسعه یافته نیست. لذا می‌توان گفت که هسته اصلی نظریه ثبات هژمونیک یا ثبات مبتنی بر سیطره (Theory of Hegemonic Stability) توجیه زور به هر وسیله ممکن از جمله اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه آن دسته از بازیگرانی است که به قول پسا تجددگرایان غیر خودی هستند.

## نتیجه

از آنچه گفته شد چنین بر می آید که در واقع، علت اصلی ایجاد رژیم‌های کنترل صادرات و وسعت بخشیدن به آنها نگرانی امنیتی نیست؛ بلکه آن گونه که کنت والتز می‌گوید جلوگیری از تغییر در توزیع توانمندی‌ها است. زیرا توسعه تکنولوژیک کشورهای در حال توسعه و دستیابی آنان به دانش فنی در عرصه‌های مختلف، حتی فناوری‌های دو منظوره، قطعاً بدین معنا نخواهد بود که آنان علیه کشورهایی که قدرتشان چند برابر آنان است، متوسل به جنگ خواهند شد. زیرا اصل بر این است که دولت‌ها به عنوان بازیگران منطقی روابط بین‌الملل دست به خودکشی نمی‌زنند. پس آنچه موجب نگرانی است با توجه به اهمیت یافتن قدرت اقتصادی و تکنولوژیک در افزایش قدرت ملی و در نتیجه امنیت ملی، تغییر توزیع توانمندی‌ها در نتیجه دسترسی آزاد این کشورها به فناوری و دانش فنی است که می‌تواند در دراز مدت نظام موجود بین‌المللی را آن گونه تغییر دهد که والتز می‌گوید.

این رژیم‌ها از یک سو کنترل کشورهای ضعیف‌تر را میسر می‌سازد و بگونه‌ای تداوم استعمار کهنه را با شیوه‌ای مدرن تحت نام حفظ امنیت بین‌المللی میسر می‌سازد و از سوی دیگر، فاصله بین این کشورها با قدرت هژمون و متحدانش را حفظ می‌کند. هر چند هزینه‌هایی را نیز به کشورهای توسعه یافته و قدرت هژمون تحمیل می‌کند، ولی همان‌طور که مرکانتیلیست‌ها نیز معتقدند در چنین شرایطی باید منافع اقتصادی فدای منافع سیاسی و نظامی شود.

اگر هدف این رژیم‌ها آن گونه که مطرح می‌شود حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و جلوگیری از دستیابی تروریست‌ها به سلاح‌های کشتار جمعی است؛<sup>۱</sup> این رژیم‌ها در چارچوب رژیم‌های بین‌المللی عدم اشاعه قرار می‌گرفتند که شکل‌گیری آنان بوسیله همه اعضای جامعه بین‌الملل صورت می‌گیرد و ورود به آنها نیز برای همه آزاد می‌باشد. بویژه که رژیم‌های اصلی بین‌المللی عدم اشاعه از جمله معاهده منع اشاعه سلاح‌های هسته‌ای، معاهده منع سلاح‌های شیمیایی و پیمان منع جامع آزمایشات هسته‌ای همگی دارای سازوکارهای راستی‌آزمایی قوی هستند که می‌توان از اجرای این معاهدات بوسیله کشورهای مطمئن شد. حتی در صورتی که اعتقاد بر این باشد که سازوکارهای راستی‌آزمایی این معاهدات ضعیف هستند، می‌توان این سازوکارها را از طریق مذاکرات باز با مشارکت همه کشورهای عضو ارتقاء داد و به حد اطمینان آور رساند.

۱. شاید بتوان گفت همانطور که پساتجددگرایانی چون دریدا و فوکو می‌گویند؛ در بسیاری از موارد، دعاوی شناختی کلام محور هستند. مثلاً هنوز تعریفی برای تروریسم و یا تجاوز ارائه نشده که قابل قبول برای همگان باشد. با اینکه در نگاه اول این مفاهیم بسیار ساده و بدیهی به نظر می‌رسند ولی شاهد آن هستیم فردی را که یک کشور تروریست می‌خواند در کشور دیگر شهید نامیده می‌شود و یا بالعکس عملی را که یکی تجاوز می‌نامد، دیگری دفاع می‌خواند.

بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که مبنای ایجاد رژیم‌های بین‌المللی عدم اشاعه عمدتاً نظریه‌های نهادگرایی لیبرال، نئولیبرال و نظریه وابستگی متقابل است؛ هر چند که واقع‌گرایان نوین نیز این رژیم‌ها را مکمل اصل خود یاری می‌دانند. ولی پایه رژیم‌های کنترل صادرات و بطور کلی اقدامات تحریمی و محدودکننده از این دست، عمدتاً در نظریه‌های نو واقع‌گرایی و اندیشه‌های مرکانتیلیستی و نظریه ثبات مبتنی بر سیطره قرار دارد و ناشی از گفتمان قدرت و مفهوم خودی و غیر خودی است آنگونه که پسا ساختارگرایان می‌گویند.

### منابع و ماخذ:

#### الف. فارسی:

- ۱- آزر، ادوارد و این مون، چونگ (۱۳۷۹)، مشروعیت، یکپارچگی و توان سیاست‌سازی، امنیت ملی در جهان سوم، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲- قاسمی، ح (۱۳۷۲)، برداشت‌های متفاوت از امنیت ملی، مجله سیاست دفاعی، سال اول، شماره ۲.
- ۳- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- ۴- عسگرخانی، ابو محمد. (۱۳۸۳) رژیم‌های بین‌المللی، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی، ابرار معاصر.
- ۵- جکسون، رابرت، سورنسون، گئورگ. (۱۳۸۲) درآمدی بر روابط بین‌الملل. ترجمه مهدی ذاکریان و دیگران. تهران: نشر میزان.
- ۶- سیف‌زاده، سید حسین، (۱۳۸۸) نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل، مبانی و قالب‌های فکری. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- ۷- چگنی زاده غلامعلی. (۱۳۷۹) رویکردی نظری به مفهوم امنیت ملی در جهان سوم، فصلنامه سیاست خارجی. دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی وزارت امور خارجه. سال چهاردهم، شماره ۱، بهار.
- ۸- کارل دوپچ و دیگران، (۱۳۷۵) نظریه‌های روابط بین‌الملل. ترجمه وحید بزرگی، تهران: موسسه انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران.
- ۹- واعظ مهدوی، معصومه، (۱۳۷۵) تلاش برای تبیین نظام بین‌المللی، وابستگی متقابل یا وابستگی یک جانبه. فصلنامه راهبرد. شماره ۱۰ تابستان.
- ۱۰- رنجبر، مقصود. (۱۳۷۸) ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. پژوهشکده مطالعات راهبردی.

#### ب. خارجی:

- 1- Buzan, Barry and Hansen, Lene, (2007) Editors' Introduction, International Security, Vol. I, **the Cold War and Nuclear Deterrence** Sage Publications.
- 2- Buzan, Barry, (2007), **Economic Structure and International Security: The Limits of the Liberal Case**. International Security, Vol. II. The Transition to the Post-Cold War Security Agenda. Sage Publications.
- 3- Hass, Ernest. Schmitter, Philip C. (1964), **Economics and Differential Patterns of Political Integration: Projections about Unity in Latin America**, International Organizations XVIII, Autumn.
- 4- Morgenthau, Hans J, (1973), **Politics among Nations**, 5th ED, New York.
- 5- Blelawski, Jan, (2000), **Influence of Globalism on Multilateral Economics Cooperation**, Polish Quarterly of International Affairs 9, winter.

- 6- Mearsheimer, John, (1993). **The False Promise of International Institutions**. International Security, Vol. 19, No3. Winter.
- 7- Waltz a, Kenneth, (1959), **Man, the State, and War**, New York: Columbia University Press.
- 8- Waltz, b, Kenneth (2007), **the Emerging Structure of International Politics**. International Security, Vol. II, pp. 397-402.
- 9- Waltz, c, Kenneth, (1979), **Theory of International Politics**, Mass. Addison Wesley,
- 10- Walker, R. B. J. (2007), **Security, Sovereignty, and the Challenge of the World Politics**, International Security, Vol. II. The Transition to the Post-Cold War Security Agenda. Sage Publications.
- 11- Keohane, Robert O. (1998), **International Institutions: can Interdependence work?** Foreign Policy (110) Spring.
- 12- Keohane, Robert O. (2002), **Power and Governance in a partially Globalized World**, London & New York: Rutledge.